

## یازدهم سپتامبر

نوشتهء عبدی کلانتری

پنج روز پیش، مصادف با ششمین سالگرد رویداد یازدهم سپتامبر بود. کشتار جمعی یازدهم سپتامبر در نیویورک، رویدادی بود که فرهنگ سیاسی ایالات متحده را متحول کرد و اذهان عمومی این کشور را، که پیش از آن کمتر سیاسی و ایدئولوژیک و بیشتر معطوف به درون آمریکا بود، به طور جدی تکان داد. طی این شش سال دو واقعیت در افکار عمومی آمریکا وضوح بیشتری یافته است. اول اینکه نقشی که ایالات متحده در جهان بازی می کند می تواند واکنشی برانگیزد که آمریکاییان در خاک کشور خودشان آنرا تجربه کنند. دیگر اینکه در آن سوی اقیانوس هایی که اطراف آمریکا را گرفته، مردم و نظامهای اعتقادی ای وجود دارند که موجودیت آمریکا و ارزش های فرهنگی و تمدنی آن را به رسمیت نمی شناسند و با آن سرجهاد دارند.

اریک هابزبام تاریخنگار بزرگ بریتانیایی در کتاب زندگی نامهء خود اظهار عقیده می کند که رویداد یازدهم سپتامبر «یک درنگ انکارناپذیر و دراماتیک در تاریخ جهانی» بود. هابزبام می نویسد، «به احتمال زیاد، هیچ واقعهء غیرمترقبهء دیگری در تاریخ جهانی، شاهدان بیشتری نداشته که به طور مستقیم [زنده بر صفحهء تلویزیون] آن را ناظر بوده باشند.» (هابزبام، ص ۴۱۱)

در حملهء تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، در کمتر از دو ساعت، ۲۷۴۹ نفر به قتل رسیدند، از جمله ۳۴۶ مامور آتش نشانی و امداد شهر نیویورک. در این رویداد، مهمترین مرکز تجاری آمریکا همراه با محلات اطراف آن در قلب شهر نیویورک نابود شدند. عاملان یازدهم سپتامبر، ۱۹ مرد جوان مسلمان اهل خاورمیانه و مصر بودند. اریک هابزبام می نویسد، «من واقعهء یازدهم سپتامبر را به طور زنده بر صفحهء تلویزیون، هنگامی که در یک بیمارستان در لندن بستری بودم، نظاره کردم. برای یک تاریخنگار سالخورده و شکاک که در سال انقلاب اکتبر روسیه متولد شده، یازدهم سپتامبر همهء خصوصیات بدی را که معرف

قرن بیستم بود با خود داشت: کشتار جمعی، تکنولوژی پیشرفته اما نامطمئن، و اعلام این خبر که نبردی در مقیاس جهانی و تاپای مرگ میان قوای پرودگار و شیطان بار دیگر در حال وقوع است، آنهم در حالی که زندگی واقعی شبیه صحنه های فیلم های خیره کننده هالیوودی شده بود.» (هابزبام، همانجا)

در فرهنگ سیاسی آمریکا به جای واژگانی چون «تهدید سرخ» و «امپراتوری شر» که در دوران جنگ سرد با کمونیسم مرسوم بود، کارزار تبلیغاتی با عبارات «تروریسم جهادی»، «محور شرارت» و «رژیم های شرور» جلو می رود. منظور از رژیم های شرور به طور عمده رژیم های اسلامی ضد آمریکایی است که از سازمان ها و جنبش های اسلام سیاسی در دنیا حمایت مادی یا معنوی به عمل می آورند و آنها را علیه منافع آمریکا و اسرائیل تجهیز می کنند. همچنین برای نخستین بار دولت آمریکا یکی از هدف های خود را استقرار دموکراسی در خاورمیانه یا «تحول دموکراتیک» در آن منطقه اعلام کرد.

به عقیده اریک هابزبام، در حالیکه خارج از مرزهای ایالات متحده، جهان تنها یک حمله تروریستی دیگر را - به همراه تحقیر آمریکا در برابر چشمان عموم - نظاره می کرد، واشنگتن به طرز اغراق شده ای بانگ برآورد که از این پس همه چیز دگرگون شده و به دنبال این گفته، خود قصد کرد که همه چیز را دگرگون کند. آمریکا یک تنه خود را محافظ و پلیس نظم جهانی اعلام کرد و هرآنکس را که در این گفته تردید روا می داشت «دشمن» خواند.

رویداد یازدهم سپتامبر مثل یک بازی دامینو، که حرکت مهره اول، تکانی به مهره دوم می دهد و مهره دوم حرکت های نوبتی مهره های بعدی را یک به یک سبب می شود، رشته ای از وقایع دوران ساز را به دنبال داشت. سرنگونی حکومت اسلامی طالبان در افغانستان، بی ثباتی و زمین لرزه سیاسی در جمهوری اسلامی پاکستان، سرنگونی رژیم بعثی در عراق و اشغال نظامی این کشور، و سرعت گرفتن روند اتمی شدن جمهوری اسلامی ایران، از مهمترین این وقایع بودند.

مفاهیمی که فقط در محافل دانشگاهی و در رشته های علوم سیاسی و شرق شناسی به گوش می رسید، مانند «برخورد تمدن ها» و «اسلام در برابر غرب»، به ناگهان از طریق رسانه ها وارد تخیل سیاسی مردم کوچه و بازار شد. امروزه هرآمریکایی، حتا در دورافتاده ترین نقاط این کشور، با واژه هایی نظیر جهاد، حزب الله، ترور انتحاری، القاعده، و بمب هسته ای «اسلامی» آشنا است که به طرز مبهمی با تصاویر مردان خشمگین ریشو و قرآن به دست، ساختمانهای منهدم شده و زنان پوشیده در حجاب، آمیخته شده اند.

نظیر این هیجان زدگی رسانه ای، یک بار پیش از آن به هنگام وقوع انقلاب ایران و سرنگونی دیکتاتور مورد اعتماد واشنگتن، و نیز طی ۴۴ روز گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در ایران، اتفاق افتاده بود. اما دور بودن جغرافیایی آن رویدادها و امنیت کاذبی که شهروندان آمریکایی همواره تا پیش از یازدهم سپتامبر احساس می کردند، آن وقایع را به دست فراموشی سپرده بود. یازدهم سپتامبر، هراس را به خاک خود آمریکا وارد کرد.

مردم آمریکا که به طور سنتی نسبت به اوضاع سیاسی یا فرهنگی جهان خارج از مرزهای خود بی توجه بودند، از آن تاریخ تاکنون به طرز بی سابقه ای نسبت به آنچه در خاورمیانه می گذرد حساس شده اند. رسانه های جمعی و کتابهای پر فروش عوام پسند در مورد موضوع هایی چون اسلام، تاریخ اعراب، مسأله فلسطین، حکومت دینی در ایران و موضوع تروریسم بسیار نوشته اند و در نتیجه فرهنگ سیاسی مردم عادی آمریکایی را متحول کرده اند. پس از اینکه ارتش آمریکا درگیر دو جنگ سراسری در خاورمیانه شد، وقایع این منطقه و جنبش های اسلامی، به عنوان مهمترین خطر برای آمریکا و محور سیاست خارجی دولت جورج بوش، توجه بیشتری را به خود جلب می کند. در خود آمریکا اکنون مردم با کنجکاوی و پرسش بیشتری به اقلیت های دینی نگاه می کنند.

از عواقب مهم واقعه یازدهم سپتامبر در آمریکا، از میان رفتن آرامش زندگی مسلمانان آمریکایی است، به ویژه کسانی که اصلیت عربی یا پاکستانی دارند. زندگی آنها به یکباره زیر ذره بین پلیس فدرال (اف بی آی) قرار گرفت و مراسم مذهبی و رفتار فرهنگی آنها، رفت و آمد و مسافرت های آنها، امور شغلی و کسب و کارشان، همه موضوع بررسی های پلیسی و امنیتی شد. مهاجران خاورمیانه ای که هنوز شهروند نشده اند بیش از همه دستخوش هراس از پیگرد دولتی قرار گرفتند. پذیرش دانشجویان خارجی کمتر شد، استادان خارجی کمتری اجازه ورود به آمریکا را پیدا کردند، و هنرمندان و نویسندگانی که به جشنواره های فرهنگی دعوت می شدند، با مأموران اداره مهاجرت مشکلات بسیار پیدا می کردند و در مواردی حتا از ورود به آمریکا چشم پوشیدند.

گزارش رسمی ای که هیأت ویژه بررسی علل حمله یازدهم سپتامبر، در سال ۲۰۰۴ منتشر کرد و ماهها در صدر لیست پر فروش ترین کتاب های آمریکا قرار داشت، به آمریکاییان هشدار می داد که سازمانهای امنیتی و اطلاعاتی آنها مسؤله عمل نکرده اند و بوروکراسی این تشکیلات و عدم مرکزیت آنها ضعف بزرگی برای امنیت ملی است. طبق همه بررسی های متعدد، بیشتر مردم آمریکا دیگر آن احساس امنیتی را

که همیشه در خاک کشور خودشان داشتند از دست داده اند. در این همه پرسى ها، بسيارى از مردم، از احتمال تکرار فاجعه یازدهم سپتامبر در ابعادی وسیع تر، به عنوان یک احتمال واقعی نام می برند. «امنیت ملی» یا امنیت شهروندان در برابر تروریسم موضوع مهمی در تبلیغات سیاسی شده است. دکترین جورج بوش در سیاست خارجی، دایر بر جنگ های «پیشگیرانه»، یا مداخلهء نظامی پیشاپیش ارتش آمریکا در کشورهایی که به تخمین دولت، تهدیدی جدی به شمار می روند، در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۴ مشروعیت بیشتری پیدا کرد. آس برندهء جورج بوش در آن انتخابات و پیام او در سالگرد یازدهم سپتامبر همین بود: اگر آمریکایی ها می خواهند در خانه شان خواب راحت داشته باشند و هرصبح بی دغدغه راهی کارشان شوند، رهبر آنها باید بدون ذره ای ترحم دشمن را پیش از آنکه نیرو بگیرد، در آنسوی مرزها و در لانهء خودش، تار و مار کند.

دو سال پیش در سالگرد یازدهم سپتامبر، در خبری مرتبط با امنیت داخلی آمریکا، «واشنگتن پُست» در صفحهء اول خود اعلام کرد که رهبری مشترک سه نیروی نظامی در پنتاگون، دستورالعملی را تدوین کرده اند که طبق آن، برای پیشگیری از یک حملهء تروریستی، فرماندهان نظامی اجازهء استفاده از بمب هسته ای را خواهند داشت. در این سند آمده که چنانچه دشمنی شناخته شده، دارای سلاحهای هسته ای، شیمیایی و بیولوژیک باشد، رهبران سه نیروی نظامی حق دارند با تصویب رییس جمهور، برای نابودی سلاحهای دشمن از بمب اتمی استفاده کنند. متن این سند با عنوان «دکترین عملیات مشترک هسته ای» بر روی سایت اینترنتی پنتاگون در دسترس همگان قرار گرفت.

یازدهم سپتامبر یک چهرهء محبوب القلوب و کاریزماتیک دیگر را به فهرست رهبران جنبش های اسلامی اضافه کرد: اسامه بن لادن. گفته می شود پرفروش ترین و محبوب ترین پوسترها و تی شرت ها در میان جوانان عرب، تصاویر رهبران انقلاب ایران، رهبران حزب الله لبنان، و اکنون رهبر شبکهء القاعده را بر خود دارند.

در بیانیهء ۱۹۹۸ جنبش القاعده، بیانیه ای که تأسیس این شبکهء مقاومت اسلامی را به جهان اعلام می کند، بر سه واقعیت تأکید شده است. یک) ایالات متحده و دست نشاندهگان اش، شبه جزیرهء عربستان - یا به تعبیر القاعده «سرزمین مقدس مسلمانان» - را زیر کنترل خود دارند و از منابع آن برای اقتصاد خود بهره می گیرند؛ دو) ایالات متحده تا این تاریخ (۱۹۹۸) صدمات و خسارات جبران ناپذیری به سرزمین و مردم عراق وارد کرده [جنگ اول خلیج و تحریم اقتصادی متعاقب آن] و طی سالیان این سیاست را تشدید کرده

است؛ سه) هدف ایالات متحده نه تنها بهره‌کشی اقتصادی به نفع خود بلکه خدمت به منافع اسرائیل و ابقای رژیم اشغالگر صهیونیستی است. (هالیدی، ص ۲۱۷)

القاعده در بیانیه تأسیسی خود این سه واقعیت را نشانه‌های اعلام جنگ کامل «صلیبیون» علیه «مردم مسلمان» می‌داند و هدف استراتژیک شبکه القاعده را بیرون راندن کامل ابرقدرت صلیبی از سرزمین‌های مسلمانان مقرر می‌کند.

ساموئل هانتینگتون در کتاب معروف و پرفروش خود «برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی» می‌نویسد، «درحالی‌که آسیایی‌ها به طرز روزافزونی، خود را به یمن توسعه اقتصادی در جهان مطرح کرده‌اند، همزمان مسلمانان به طرز گسترده‌ای به [احیای] اسلامی روی آورده‌اند که برای آنها سرچشمه هویت، معنای زندگی، ثبات، مشروعیت، توسعه [اقتصادی]، قدرت، و امید باشد.» (هانتینگتون، ص ۱۰۹)

هانتینگتون، این جنبش عظیم «امید، هویت، معنا، و قدرت» را «خیزش نوین اسلامی» (The Islamic Resurgence) نام می‌گذارد. به عقیده هانتینگتون، «خیزش نوین اسلامی» یک جنبش بزرگ فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی است که مُدرنیته تکنیکی را می‌پذیرد اما فرهنگ غربی را طرد می‌کند. «خیزش نوین اسلامی» جنبشی تندرو و افراطی نیست، بلکه بدنه اصلی آن را انبوه مسلمانانی شکل می‌دهند که با ترکیب جمعیتی جوان خود به دنبال امکانات شغلی و رفاه و زندگی شرافتمندانه‌ای هستند که از آن‌ها دریغ شده است. «بنیادگرایی» تنها یکی از شاخه‌های این جنبش وسیع تمدنی است. شاخص این جنبش، حضور بیشتر اسلام در حوزه‌های اجتماعی و گفتارهای فرهنگی - سیاسی است. رشد این جنبش از پایین و در میان مردم عادی طی ربع قرن اخیر چنان بوده که اکنون رهبران و دولت‌های بیشتری در کشورهای اسلامی، مشروعیت خود را در حمایت دینی - سیاسی توده مسلمان می‌بینند و از سمبولیسم و زبان دینی در گفتارهای سیاسی خود بهره می‌گیرند. در کشورهای اسلامی گرایش به سمت نهادهای آموزشی، حقوقی، و خدمات اجتماعی با تمرکز بر ارزش‌های اسلامی به مرور زمان بیشتر شده است.

در یک سرطیف «خیزش نوین اسلامی»، جنبش‌های اصلاح‌طلبان میانه‌رو، و در سر دیگر آن سازمانهای رزمنده مقاومت مسلحانه و دولت‌های حامی آنها قرار دارند. به عقیده ساموئل هانتینگتون، «خیزش نوین اسلامی»، که شروع آن به سالهای ۱۹۷۰ میلادی باز می‌گردد، جنبشی بین‌المللی، فرامرزی و فراملیتی است. این جنبش نخست در حیطه‌های فرهنگی ریشه می‌دواند و سپس به پهنه‌های اجتماعی (اسلامی کردن جامعه مدنی) و سیاسی می‌گسترده. (هانتینگتون، ص ۱۱۱)

دو تن از کسانی که گزارش رسمی کمیسیون تحقیق از رویداد یازدهم سپتامبر را فراهم کردند در روزنامه «نیویورک تایمز» (دهم سپتامبر ۲۰۰۶) نوشتند: «مسئله دراز مدت در برابر آمریکا آن است که جلو رادیکالیزه شدن جوانان مسلمان - از جا کار تا گرفته تا لندن - را بگیرد و این کار را با فراهم کردن امکانات انجام دهد نه آنکه یأس و سرخوردگی را باعث شود. جوانهای مسلمان بی شماری در دنیا هستند که نه شغلی می توانند پیدا کنند و نه امیدی برای شان باقی مانده؛ آنها نسبت به حکومت های خود، یا نسبت به اوضاع عراق و سیاست خارجی آمریکا لبریز از خشم اند.»

آگاهی از شرایط قربانیان سیاست های آمریکا در سایر نقاط جهان و همدردی با آنها هنوز نقش مهمی در آگاهی اجتماعی شهروندان آمریکایی بازی نمی کند. البته، هم اکنون از هر ده آمریکایی شش نفر مخالف جنگ عراق و عملکرد بوش در این کشور است. مخالفت قانونی با کابینه بوش که می خواهد زیر عنوان امنیت ملی و پیشگیری از تروریسم، آزادی های مدنی را محدود کند نیز به قوت خود باقی است. اما این مخالفت های داخلی تنها از زاویه منافع خود مردم آمریکا و امنیت و آزادی آنان صورت می گیرد.

شبکه غیرمتمرکز القاعده، به عنوان یکی از جریان های نظامی درون جنبش وسیع تر خیزش نوین اسلامی علیه تفوق غرب، ایده ها و تحلیل های سیاسی اش را از ایدئولوژی های همان جنبش بزرگ می گیرد. القاعده، با آنکه فرقه ای سنی است، چنانکه از بیانیه های متعدد آن برمی آید، از لحاظ گرایش سیاسی و ایدئولوژیک، وجوه مشترک بسیار با جنبش های حزب اللهی و دولت های تئوکراتیک دارد.

در بیانیه ای که یک ماه پس از رویداد یازدهم سپتامبر در جهان منتشر شد (هالیدی، ص ۲۳۴)، رهبر القاعده اعلام کرد، «من با مردم آمریکا این چند کلمه را در میان می گذارم: قسم به خدای بزرگ که آمریکا هرگز در صلح نخواهد زیست مگر آنکه نخست صلح به مردم فلسطین بازگردانده، و ارتش کفار از سرزمین محمد خارج شده باشند.» ///

منابع

Eric Hobsbawm, *Interesting Times: A Twentieth Century Life*, 2002, The New Press paperback edition 2005.

Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*, 1996, Simon & Schuster paperback edition, 2003.

“**Founding Statement of al-Qa’ida**”, Feb 23, 1998, in Fred Halliday, *Two Hours that Shook the World*, Saqi Books, 2002.

“**Osama bin Laden Statement**”, Oct 7, 2001, in Fred Halliday, *Two Hours that Shook the World*, Saqi Books, 2002.